

## طالب آملی و صور خیال در دیوان او

اثر: دکتر عباس کی‌منش

از: دانشگاه علوم پزشکی ایران

### چکیده

سید محمد طالب آملی در حدود سال ۹۸۷ هـ ق در آمل مازندان چشم به جهان گشوده و در حدود سال ۱۰۳۶ هـ ق در کشمیر وفات یافته است.

طالب یکی از دردمندترین شاعران سبک هندی است که از ایران به سرزمین خیال‌انگیز شاعرپرور هند پناه برده است.

او در ریاضیات، نجوم حکمت و عرفان دستنی قوی داشته یکی از تواناترین شاعران سبک هندی است. چه سخنوری چون صائب تبریزی عظمت مقام او را تصدیق کرده است. طالب با همه مضمون‌انگیزی و ذوق‌پردازی از مضامین بلند آیین حافظ الهام گرفته است.

در اشعار طالب سرسپردگی او به یکی از مشایخ عرفای لاهور بنام

«غربتی لاهوری» به چشم می‌خورد. علوم انسانی یکی از ویژگی‌های شعر طالب آوردن تشبیهات تازه و استعاره‌های

لطیف است با عناصر فرهنگ اسلامی و تصاویر گوناگون زیبایی راکه

از این راه داده است. و دیگر نفوذ فرهنگ ایرانی و تصویرسازی‌های

دل‌انگیز او و رنگ و ویژه‌ای راکه به هنرمندی به شعرش بخشیده است.

اوصاف طبیعت در شعرش دقیق و زنده است او با رنگ‌آمیزی

خاص در تصاویر قدما صبغه ویژه‌ای به کلام خود داده است.

سید محمد طالب آملی در حدود سال ۹۸۷ ه. ق. در یکی از دهکده‌های سبز و خرم آمل مازندران دیده به جهان گشوده و در حدود سال ۱۰۳۶ یا اندکی پیش از آن در کشمیر وفات یافته است.

جوانان مازندران ترانه دلنشینی که از عشق آشوب آفرین جوانی شیفته و آوارگی او از جور نامادری حکایت می‌کند<sup>(۱)</sup> زمزمه می‌کنند که پیران قوم و راویان محلی آن را پیام دردآلود دوران نوجوانی طالب آملی می‌شمارند - یکی از دردمندترین شاعران سبک هندی - که از ایران به سرزمین خیال‌انگیز و شاعرپرور سرزمین با عظمت هندوستان پناه برده است.

علت مهاجرت این سخنور نازک اندیش را بدین سرزمین رؤیایی در این رباعی خلاصه توان کرد که گفته است:

«طالب» گل این چمن به بستان بگذار  
بگذار که می‌شوی پشیمان بگذار  
هندو نبرد به تحفه کس جانب «هند»  
بخت سیه خویش به «ایران» بگذار<sup>(۲)</sup>

روزگار جوانی طالب در زادگاه او به فراگیری دانش‌های رایج زمان گذشته، چه پیش از بیست سالگی در علوم گوناگون مانند: منطق، هندسه، هیأت، حکمت و عرفان دستی قوی یافته و سرآمد اقران گشته است. چنان که خود گوید: «پا بر دومین پایه اوج عشراتم»<sup>(۳)</sup> حضور او با لقب ملک الشعرائی در دربار نورالدین محمد جهانگیر (حکومت ۱۰۱۴ - ۱۰۳۶ ه. ق. یا ۱۰۳۷) که خود فرمانروایی شاعر دوست و نکته‌دان بوده دلیلی است آشکار بر وسعت دانش او.

از اشعارش استنباط می‌شود که دهلی، لاهور، ملتان، پشاور، گجرات، اجمیر و دیگر نقاط شبه قاره را سیاحت کرده است، چه مدت توقف او را در ملتان از این بیت می‌توان دریافت:

ز مکث ملتان نزدیک شد که مرا  
بدل شود لقب آملی به ملتانی<sup>(۴)</sup>  
در این مسافرتها و درگیری‌ها با سختی و بدبختی دست به گریبان بوده است

چنان که گوید: *چو طفلی که باشد ز مکتب گریزان* *گریزم ولی در پناه فقیری (۵)*  
زمینه نخستین دیدار شاعر را با جهانگیر، دیانت خان از مقربان این فرمانروا  
برانگیخت ولیکن نه تنها سخنور نامدار آمل مورد توجه قرار نگرفت؛ بلکه اسباب  
شرمندگی معرف نیز فراهم شد چه پس از آن واقعه از دیانت خان چنین در مقام  
پوزش خواهی برآمده است: *چه لطف‌ها که نمودی و می‌نمایی نیز*

*به هر غریب و مسافر علی‌الخصوص به من*  
نخست آن که چو در غریبم نظر کردی  
*دوم که جوهر ذاتم چونیک سنجیدی*  
*درم خرید خودم ساختی به خلق حسن*  
سیم که پایه نظم چو دیدی افشاندی

*چهارم آن که به بزم شهنشهم بردی*  
*تو آنچه باید کردی ولیک طالع شوم*  
*به دستتاری گردون نفاق زد با من*

*ببست نطق مرا بخت بد وز آن بستن*  
*گشود بر من هم دوست طعنه هم دشمن*  
*کرا گمان که چو من استعاره پردازی*  
*به صد زبان فصاحت بیان شود الکن (۶)*

ولیکن اعتمادالدوله صدر اعظم و پدرزن جهانگیر که به مقام ادبی طالب پی برده

بود؛ در فرصتی مناسب او را با جهانگیر آشنا کرد و طالب از شاعران دربار گشت، و چون جهانگیر از ذوق شاعری بهره داشت و نکته‌یاب و عالم بود. وی را مقام ملک‌الشعرایی ارزانی فرمود و در توزک خود در ضمن شرح وقایع سال ۱۰۲۸ ه. ق به این آشنایی اشارت کرده گوید در این تاریخ طالب آملی به خطاب ملک‌الشعرایی خلعت امتیاز پوشید و چون رتبه سخنش از همگان در گذشت در سلک شاعران پایتخت منتظم گشت.<sup>(۷)</sup> از آن هنگام طالب در بیشتر مسافرت‌های جهانگیر همراه وی بود. چنان که گوید:

«طالب» چرا به حمله نیبجد، عنان چرخ

کاندر رکاب شاه جهانگیر می‌رود<sup>(۸)</sup>  
تقی‌الدین اوحدی مؤلف عرفات العاشقین طالب را در اصفهان دیدار کرده و نوشته است: با آن که هنوز در عنفوان شباب بود و بر صفحه عذار خطی نداشت، رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان می‌کرد.<sup>(۹)</sup>  
این که تذکره نویسان وفات او را چهل سالگی نوشته‌اند درست نمی‌نماید. زیرا

خود در اشعارش به پایان چهل سالگی اشارت دارد.

«طالب» بدان (مدان؟) از طبع من آثار همواری عجب  
کاین آهن بالوده را بچل سال سوهان کرده‌ام<sup>(۱۰)</sup>  
طالب یکی از تواناترین شاعران سبک‌هندی است. چه سخنوری چون ضائب تبریزی عظمت مقام او را تصدیق کرده و گفته است:

به طرز تازه قسم یاد می‌کنم ضائب

که جای طالب آمل در اصفهان پیداست<sup>(۱۱)</sup>  
طالب در موارد فراوان از تأثیر پذیرفتن سعدی و حافظ شیراز بر کنار نمانده و از این که شاگرد مکتب آنان بوده است می‌گوید:

بهر چه یادگارم از مکتب آنان

- ز شاگردان «سعدی» می‌شمارم خویش را اما ... به جان در احترام «حافظ» شیراز می‌کوشم (۱۲)
- این تأثیرپذیری را نه تنها در شکل ظاهری شعرا و، یعنی در آوردن نام ممدوح در پایان غزل می‌توان دید؛ چنان‌که در این بیت:
- طالب ز شوق بزم «جهانگیر پادشاه» فرسنگ‌ها به دیده نور دیده آمدم (۱۳)
- بلکه با همه مضمون انگیزی و خیال پردازی در موارد بسیار از مضامین بلندآیین لسان الغیب شیراز سود جسته است. چنان‌که با الهام از این بیت حافظ:
- سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید ...
- تبارک الله ازین فتنه‌ها که در سر ماست (۱۴)
- غزلی در همان بحر «مجتث»: مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن با ردیف و قافیه دیگر چنین در رشته نظم کشیده است:
- سرم به روضه جنت فرو نمی‌آید که دل روده ز کف گلستان کشمیرم  
و در غزلی دیگر گوید:
- سرم به کنگر گردون فرو نمی‌آید بر اوج همت خود آشیانه می‌طلبم (۱۶)
- و باز در استقبال این غزل لسان الغیب که فرماید:
- اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است  
زبان خموش، ولیکن دهان پر از عربی است (۱۷)
- در همان وزن «بحر مجتث» و قافیه وردیف گوید:
- شنیده‌ام دل شادای ولی نمی‌دانم ...
- که این غریب لب فارسی است یا عربی است (۱۸)
- و یا این مضمون غزل پرداز شیراز را که در بحر رمل گفته است:
- آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست ...
- عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی (۱۹)

در بحر هزج مثنی‌س سالم چنین در پرده تصویر کشیده گوید:  
در این عالم نینم آدمی افسوس می‌خواهم -

بدان عالم کنم پرواز شاید آدمی بینم (۲۰)  
این خود روشن است که لسان‌الغیب این مضمون را در نتیجه تأثیری که از  
جلال‌الدین مولوی پذیرفته به قالب نظم ریخته است. آن جا که آن عارف ربانی و  
عاشق صمدانی در ناکجا آباد دنیا به دنبال انسانی آرمانی گشته و فرموده است:  
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت  
شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
گفتند: «یافت می‌نشود جسته‌ایم ما»  
گفت: «آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست» (۲۱)

و یا آن جا که طالب به استقبال این غزل جلال‌الدین در بحر رجز مثنی‌س سالم  
«مستفعن، مستفعن، مستفعن» که می‌فرماید:  
ای عاشقان، ای عاشقان، آن کس که بیند روی او  
شوریده گردد عقل او، آشفته گردد خوی او (۲۲)  
بر همان وزن و قافیه و ردیف رفته گوید:

دیدم که سنبل چون زنان، مو می‌کند مویه کنان  
گفتم چرا مو می‌کنی؟ گفتا ز دست موی او (۲۳)

بر همین قیاس برخی از غزلیات و مضامین شیخ اجل سعدی را نیز استقبال کرده  
آن جا که شیخ فرماید:  
دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است  
ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است (۲۴)

طالب همان وزن «بحر مجتث» مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان» و ردیف و قافیه حتی مضمون را پیش چشم داشته و گفته است:

چگونه چاک زخم جیب آرزو که مرا  
ز دست تا به گریبان هزار فرسنگ است (۲۵)

طالب نه تنها در آغاز شاعری «آشوب» را برای تخلص برگزیده بود بلکه در دوران پختگی و بالندگی طبع نیز از به کار بردن این تخلص به منظور معنی انگیزی به تلویح و تصریح دست باز نداشته است، چنان که در مطلع غزلی این کلمه را آورده گوید:

ای خوش آن سرکه در و نشأه سودایی هست  
داغ آشوب از و بردل شیدایی هست (۲۶)

شاعر از این کلمه در میان ابیات برخی از غزلیاتش نیز معانی نو انگیزه، چنان که مذکور افتاده است:

تلخابه غم نوش که آبی به ازین نیست  
در ساغر لذت می نابی به ازین نیست

از دفتر سودای من آشوب دل آموئی و مطابعات مرغی  
در علم چون هیچ کتابی به ازین نیست (۲۷)

طالب سرسپردگی یکی از اقطاب عرفا را در لاهور به نام «غربتی لاهوری» معروف به «شاه ابوالمعالی» (۲۸) (۹۶۰ ه. ق. - ۱۰۲۴ ه. ق.) به جان پذیرفته و مرید وی گشته است. بیگمان این عشق و ارادت در تطور احوال وی تأثیری ژرف داشته است.

ابوالمعالی در سلسله قادریه منسلک بوده، نام او در فهرست بسیاری از تذکره‌ها به عنوان عارف و شاعر آمده است.

نوشته‌اند که نیاکان «غربتی» از سادات کرمان بوده‌اند. (۲۹) و این ارادت طالب نه



تنها سبب ستایش قصیده معروف او در توصیف لاهور شده، بلکه هر جا که مناسب می‌نموده از این عارف کامل یاد کرده است. اینک ابیاتی از قصیده طالب در وصف لاهور و مدح پیر طریقت شاه ابوالمعالی در این جا آورده می‌شود:

سر تنگ شکر بگشای طالب      که جنس مصر باشد باب لاهور  
 قلم گر تیز سازم نقش گیرد      هزاران دفتر القاب لاهور  
 کنم ز آنرو مزید آسنا شیب و روز      کترامتها بیان در باب لاهور  
 که پیر دستگیر و مرشد من      یکی قطبی است از اقطاب لاهور  
 خدایا زنده جاوید دارش      به آب خضر یعنی آب لاهور (۳۰)  
 از آنجا که طالب در لاهور به دستگیری شاه ابوالمعالی در سلسله فقرا مشرف شده بود ملک الشعزایی دربار با عظمت جهانگیر را پیش از چهل سالگی رها کرده به انزوا و استغنا همت گماشته است. چنان که در این قطعه گوید:

فرزانه صاحبها، منم آن کز غرور طبع      چین جبین به اهل سخا می فروختم  
 کج می نهاد چون سر طبعم کلاه فقر      وارستگی به ارض و سما می فروختم  
 بودم اگرچه از شعرا لیک از سلوک      شان کجاست امرا می فروختم (۳۱)  
 زیرا بزرگی و عالی تباری او را در دل جوگه شاعران آورده بود، نه فرومایگی و دون همتی، چنان که گوید:

یکی را فرومایگی کرده شاعر      یکی را بزرگی و عالی تباری (۳۲)  
 مؤلف ریحانة الادب مزار او را کشمیر ثبت کرده است. ولیکن استاد احمد گلچین معانی نوشته است که در کتاب مزارات کشمیر تألیف اعظمی این موضوع صراحت ندارد.

طالب از سخنوران بنام سبک هندی است. اشعارش پخته و لطیف و نمودار ذوق و قریحه فراوان و تازه جویی و نوخواهی اوست.



او در کار تصویرگری یکی از شاعران مضمون آفرین ادب پارسی به شمار است. صفت ممتازی که شبلی نعمانی در شاعری طالب ذکر می‌کند عبارت از ندرت تشبیه و لطف استعاره (۳۳) است.

برای اثبات این تحلیل عالمانه ابیاتی به عنوان شاهد آورده می‌شود:  
ما کار دهر بسته به مویی گرفته‌ایم  
پای خمی و دست سبویی گرفته‌ایم... (۳۴)

شاید به روز حشر شود دستگیر ما  
پاداش آن که دست سبویی گرفته‌ایم  
ترکیب «پای خم گرفتن» استعاره مکنیه است. یعنی در پای خم افتادن و آمادگی خدمت خم را پیدا کردن و دست سبو گرفتن نیز استعاره است از یاری سبویی را برگزیدن.

ضمن آن که «پا» و «دست» مراعات نظیرند و اسناد آنها به سبوا از روی معنی مجازی است.

و یا در این بیت که می‌گوید:  
سوی او گفتم نویسم نامه‌یی از روی سوز

ز مال آتش از دستم علم زد چون قلم برداشتم (۳۵)  
در ترکیب «علم زدن» استعاره تبعیه به نظر می‌رسد. یعنی زیانه کشیدن و شعله زدن

هر عضو تنت ساده تراز عضو دگر بود مویی که بر اندام تو دیدیم کمر بود (۳۶)  
در این بیت تشبیه معکوس وجود دارد، شاعر «مو» را به «کمر» تشبیه کرده است.

الهی شعله شوقم فزون ساز مرا آتش کن و در عالم انداز (۳۷)  
شعله شوق تشبیه است و آتش کردن استعاره تبعیه. یعنی دلباخته و عاشق کسی شدن و سخت به هیجان آمدن.

دست هوس قوی شده بازوی دل ضعیف  
ترسم که عشق رخنه به ناموس غم کند

دست هوس: استعاره مکنیه

بازوی دل: استعاره مکنیه

رنخه کردن: استعاره تبعیه

در این بیت صنعت تشخیص به کار رفته است.

قفل زیان مطرب ارگشاید وقت است

شیشه می چون گشود مهر دهان را (۳۸)

مهر دهان شیشه می استعاره است.

بلبل نطقم چو آهنگ غزلخوانی کند  
نغمه جان در پیکر گلهای بستانی کند

بلبل نطق: تشبیه  
پیکر گل: استعاره مکنیه است (گل به شخص تشبیه

شده است.

جان در پیکر کردن: استعاره تبعیه است یعنی طراوت بخشیدن، شکفته ساختن

جان در پیکر گلهای بستانی می کند و گلهای بستانی را حیات و جان تازه می دهد

و این خود نوعی تشخیص است.

دل طی نموده ملت و آیین کهنه را مع علوم دین نوئی گرفته و ایمان تازه ای (۳۹)

طی نمودن: به صورت استعاره تبعیه، به معنی کنار گذاشتن

دین نو و ایمان تازه گرفتن: استعاره تبعیه است.

قطره های سحاب تربیت  
چون گهر، زیب افسرست مرا (۴۰)

در این بیت دو تشبیه به کار رفته است، نخست «تربیت» که به ابری تشبیه شده

دوم قطره های سحاب تربیت: که به «گهر» تشبیه گردیده است.

فلک جنابا ای شاهباز سایه تو

گشاده همچو هما بال بر سر خورشید (۴۱)

سایه به شاهباز تشبیه شده که مانند هما بال بر سر خورشید گشوده است. یعنی سایه تو در عظمت برتر از خورشید است. بیت صنعت اغراق هم دارد. عید بفروخت چهره باغ جهان را / آب ز جوی بهار داد خزان را (۴۲) چهره افروختن: استعاره تبعیه است به معنی جلوه دادن، آرایش کردن و بهار و خزان صنعت طباق یا تضادند. لسان الغیب راست:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند / نه هر که آینه‌سازد سکندری داند (۴۳) و در بیتی دیگر گوید:

ای مریم مسیح مکان، کز بساط نور سجاده افکند به حریم تو آفتاب (۴۴) مریم مسیح مکان: استعاره از ممدوح، و بساط نور، تشبیه است سجاده افکندن، استعاره تبعیه است یعنی زمین بوس کردن، سر تعظیم فرود آوردن در این بیت صنعت اغراق بسیار زیبا افتاده است. در باب مفهوم تشخیص Personification بیش از این گفته آمد و قدما با درک مبهمی که از آن به عنوان استعاره مکنیه داشتند به اهمیت آن پی برده بودند. در شعر همه شاعران نمونه‌های آن را می‌توان یافت. به عنوان یک اصل عام در سبک‌شناسی شعر فارسی، می‌توان گفت که حرکت تصویرهای برخاسته از تشخیص از ساده‌ترین نوع به سوی پیچیده‌ترین نمونه‌ها و از بسامدهای اندک به سوی بسامدهای بالا، خط سیری است که شعر فارسی از آغاز تا عهد شاعران سبک هندی مانند بیدل، صائب، طالب و بسیاری دیگر از این دست شاعران پیموده است (۴۵)

در دوره‌ای که طالب می‌زیسته فرهنگ اسلامی در گسترده‌ترین دوره خویش بوده است و برداشت شاعر از قصص اسلامی و سامی در بسیاری از تصاویر شعر او

پیدا است:   
 با لباس یوسف گل کی کند گرگ نسیم   
 آنچه ما در هجر با پیراهن خود کرده ایم (۴۶)

\*\*\*\*\*

لقای دوست مرا دم بودنه یعقوبم   
 که روزگار فریبید به بوی پیزهنم (۴۷)

\*\*\*\*\*

عشق بی جلوه حسنی نکشد ناز وجود   
 یوسفی هست به هر جا که زلیخایی هست (۴۸)

\*\*\*\*\*

چون خاک رو بی نفسم نوح وقت دید   
 آه مرا نمونه طوفان باد گفت (۴۹)

\*\*\*\*\*

به اشک خویش وضو تازه می کنم «طالب»   
 که آب دیده من کم ز آب زمزم نیست (۵۰)

در عناصر صور خیال او اگر چه معانی مشترک به چشم می خورد ولیکن هریک   
 از آنها از ارزش هنری خاصی برخوردار است.

گذشته از نفوذ عناصر فرهنگ اسلامی و سامی که در شعر او فراوان دیده   
 می شود طالب با عنصر فرهنگ ایرانی (۵۱) نیز معانی گونه گون برانگیخته است.   
 مانند زال، تهمتن، کاوس، شیرین، فرهاد، پرویز و نظایر این عناصر که با هریک   
 مضمونی تازه ساخته و پرداخته است:

زالی نئی به معرکه اما به زور حرص   
 آماده مصاف هزاران تهمتتی (۵۲)

\*\*\*\*\*

نهادم داغ بنرسر تانگویی   
 کیانی افسر کاوسیم نیست (۵۳)

\*\*\*\*\*

برجلوه شیرین چه گشایم مژه از دور  
چون طاقت آشفنگی کوهکنم نیست (۵۴)

\*\*\*\*\*

به خون تپیده شمشیر رشک می داند  
که روز ماتم پرویز عیند فزهاده است (۵۵)

رنگ ویژه ایرانی تصویرهای او، یکی از خصایص صور خیال شعرش به شمار می آید. برخی از این تصویرها اگرچه رنگ فرهنگ اسلامی دارد. ولیکن از صور خیال‌هایی است که ریشه در فرهنگ ایرانی داشته و از فرهنگ ایرانی وارد فرهنگ اساطیر اسلامی شده است (۵۶) از آن جمله است عقیده به «کوه قاف» که یک عقیده ایرانی قدیم بوده. و عنقا یا سیمرغ که پرنده‌ای است معروف‌الاسم و مجهول الجسم که آن را عنقای مغرب خوانده و سبب مغربیت آن را بر عدم آن حمل کرده‌اند که آن نیز خود از اسطوره‌های ایرانی است و شاعر از کوه قاف و عنقاء آن چنان تعبیری برانگیخته که دو دواوین هیچ یک از سخنوران پیش از او دیده نمی شود.

از آه ما زسید حرارت به کوه قاف *علین اشعله* آشیانه عنقا بسوختیم (۵۷)  
ارائه تصویر شمع و پروانه و گل به صورتی که در شعر طالب دیده می شود در شعر هیچ یک از گویندگان پیش از او مطرح نشده است. در حالی که یکی از وسیع ترین حوزه‌های تصاویر شعر غنایی همین زمینه شمع و پروانه و گل است که از حد تصویر خارج شده جنبه رموزاره‌های عشق به خود گرفته است:

افروختن و سوختن و جامه دریدن  
پروانه زمن، شمع زمن، گل زمن آموخت (۵۸)  
گذشته از صنعت لف و نشر مرتب که در آن هست. مراد آن است که گفته آید

تصویرهای ذهنی طالب با مضمون‌های تازه و زیبا همراه بوده و پر است از خیال‌انگیزی‌های شاعرانه.

برخی را عقیده بر آن است که طالب عنصر تازه‌ای بر عناصر خیال پیشینیان نیفزوده است ولیکن چون شعرش را در کارگاه پژوهش با چشم مسلح علمی بنگریم خیالهای تازه که عناصر آن برای نخستین بار در شعر او راه جسته بسیار توان یافت. و یا لاقلاً از تلفیق خاصی را که در رنگ‌آمیزی تصاویر قدما به کار برده صبغه خاص کلام او را باز توان شناخت.

صور خیال در شعر طالب از نظر حوزه عمومی تصاویر بسیار متنوع است. تصاویری را که او ساخته تصاویری است که در قلمرو دید و تجربه وی وجود داشته است. بدین روی اوصاف طبیعت در شعرش اوصافی است دقیق و زنده.

اصولاً تصاویری را که طالب ارائه می‌دهد، از نوع تصاویری است که از نقطه دید پیشینیان و از کتب و دواوین بازمانده ایشان فراهم شده است و این تصویرها از نمادهای قراردادی است که در نزد شاعران گذشته معمول بوده است ولیکن طالب در موارد فراوان با دیدی تازه بدانها نگرسته است در شعر طالب نفوذ زندگی اشرافی کمتر فرصت خودنمایی یافته است و با همه اینکه تربیت ذهنی او در دستگاه پادشاهان گورکانی شکل گرفته گاهی از شکوه و جلال کاخ‌های سلاطین هند تبری می‌جوید و بر پایه درویشی خود می‌ایستد چنان که گوید:

جگر هست بر خوان، شکرگو مباش / قناعت بدین ماحضر می‌کنم (۵۹)

استعاره‌ها و کنایه‌ها و ترکیب‌هایی که بیش و کم در حوزه خیالهای شاعرانه قرار دارد، با توسعه ردیف در شعر طالب گسترش بیشتری می‌یابد.

اهمیت ردیف را از نظر خلق استعاره‌ها و ترکیب‌های خیالی در شعر او می‌توان جستجو کرد چنانکه کلمه «خواب» در شعر وی با افعالی مانند «شکستن» ترکیب شده استعاره زیبایی را به وجود آورده است:

زلفت چو پی عتاب بشکست در چشم ستاره خواب بشکست (۶۰)  
چشم ستاره استعاره مکنیه است و صنعت تشخیص را ارائه می‌کند. یعنی ستاره به شخصی تشبیه شده که خواب از چشم او گریخته است. بطور کلی امکان خلق استعاره و تشبیه و مجاز، از رهگذر انتخاب ردیف محسوس تر می‌نماید.

اگر انحراف از زبان معیار و خروج از هنجارهای عادی زبان از ویژگیهای سبک هر شاعر دانسته شود؛ این معجزه شاعرانه در آثار شاعرانی چون طالب، صائب، بیدل، غالب دهلوی و تنی چند دیگر که مرکز اصلی سبک هندی به شمار می‌آیند به وضوح به چشم می‌خورد. و همین عبور از مقتضای کلام است که گفتار آنان را مؤثرتر کرده است.

دامنه تجاوز از هنجارهای متعارف بسیار گسترده است، زیرا هم در شعاع دید و معنی در نظر می‌آید و هم در گستره زبان، دیدگاهی جدید ارائه می‌کند.

در پایان از ذکر این نکته گزیری نیست جز آنکه گفته آید طالب زیبایی را به حد کمال احساس کرده و در آفرینش مضمونهای بکر و بدیع و تشبیهات و استعاراتی که بر نازک خیالی و رقت اندیشه او دلالت دارند قدرت شیگفت‌آوری نشان داده است.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجله منابع و مآخذ انسانی

- (۱) هلال ج ۱۵ (۱۳۴۶) ش ۵/۴: ۵۱-۵۶ طلعت بصاری.
- (۲) کلیات اشعار طالب آملی، به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، انتشارات سنائی، تهران ۱۳۴۶، ص ۹۴۵.
- (۳) همان مأخذ، ص ۱۰.
- (۴) همان مأخذ، ۱۰۳.
- (۵) همان مأخذ، ۱۰۵۶.
- (۶) همان مأخذ ۱۴۷ و تذکره میخانه ذیل طالب آملی.



- (۷) توزک جهانگیری به نقل از کاروان هند، احمد گلچین معانی ص ۷۶۹ و تذکره میخانه عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی به اهتمام احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۴۰ ص ۵۴۵.
- (۸) دیوان، ۵۰۲.
- (۹) عرفات العاشقین بنقل از تذکره میخانه، ۵۵۴.
- (۱۰) دیوان، ۷۷۱.
- (۱۱) کلیات صائب تبریزی، با مقدمه امیری فیروزکوهی، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۳۳ ص ۱۸۴.
- (۱۲) دیوان، ۷۷۳.
- (۱۳) دیوان، ۷۶۹.
- (۱۴) دیوان غزلیات حافظ با شرح و حواشی دکتر خلیل خطیب رهبر، استاد دانشگاه تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۷۶ ص ۳۳.
- (۱۵) دیوان، ۷۸۱.
- (۱۶) دیوان، ۷۶۳.
- (۱۸) دیوان، ۳۴۰.
- (۱۷) دیوان، ۳۴۰.
- (۱۹) حافظ، ۶۴۰.
- (۲۰) دیوان، ۷۹۱.
- (۲۱) کلیات شمس (دیوان کبیر) مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶، ج ۱ ص ۲۵۵.
- (۲۲) همان مأخذ، ج ۵، ص ۹.
- (۲۳) دیوان، ۸۳۵.

- (۲۴) دیوان غزلیات سعدی با شرح و حواشی دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی تهران ۱۳۶۶ ج ۱ ص ۱۱۰.
- (۲۵) دیوان، ۳۲۴.
- (۲۶) همان مأخذ، ۲۹۱.
- (۲۷) همان مأخذ، ۳۰۳.
- (۲۸) «شاه» در آن روزگار به معنی «سید» به کار برده می شده است.
- (۲۹) تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، تصنیف دکتر یمین خان لاهوری، اکتبر ۱۹۷۱ م، ص ۲۸۳.
- (۳۰) دیوان، ۴۱.
- (۳۱) دیوان، ۱۴۲.
- (۳۲) دیوان، ۱۵۴.
- (۳۳) شعر العجم، شبلی نعمانی، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی انتشارات ابن سینا تهران، ۱۳۳۴، ج ۳، ص ۱۵۶.
- (۳۴) دیوان ۷۷۹.
- (۳۵) دیوان، ۷۸۰.
- (۳۶) دیوان، ۴۵۶.
- (۳۷) دیوان، ۱.
- (۳۸) دیوان، مأخذ اولین بیت این صفحه ۴۴۸.
- (۳۹) دیوان، ۸۳۹.
- (۴۰) دیوان، ۱۲۳.
- (۴۱) دیوان، ۱۳۰.
- (۴۲) دیوان، ۳.
- (۴۳) دیوان حافظ، ۲۳۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- (۴۴) دیوان طالب، ۱۲۴.
- (۴۵) شاعر آینه‌ها: تألیف دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد دانشگاه تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۳۶، ص ۶۰.
- (۴۶) دیوان طالب، ۷۴۸.
- (۴۷) همان مأخذ، ۷۳۳.
- (۴۸) همان مأخذ، ۲۹۱.
- (۴۹) همان مأخذ، ۳۹۰.
- (۵۰) همان مأخذ، ۳۸۹.
- (۵۱) صور خیال در شعر فارسی، تألیف دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد دانشگاه تهران، انتشارات نیل، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۸۶.
- (۵۲) دیوان طالب، ۱۰۵۸.
- (۵۳) همان مأخذ، ۲۸۵.
- (۵۴) همان مأخذ، ۲۷۷.
- (۵۵) همان مأخذ، ۲۶۴.
- (۵۶) مأخذ ۵۱، ص ۳۶۳.
- (۵۷) دیوان طالب، ۷۲۳.
- (۵۸) همان مأخذ، ۳۱۴.
- (۵۹) همان مأخذ، ۷۱.
- (۶۰) ارمغان آصفی، ج ۱، ص ۱۹، به نقل از صور خیال در شعر فارسی، ص ۱۷۶.

